

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

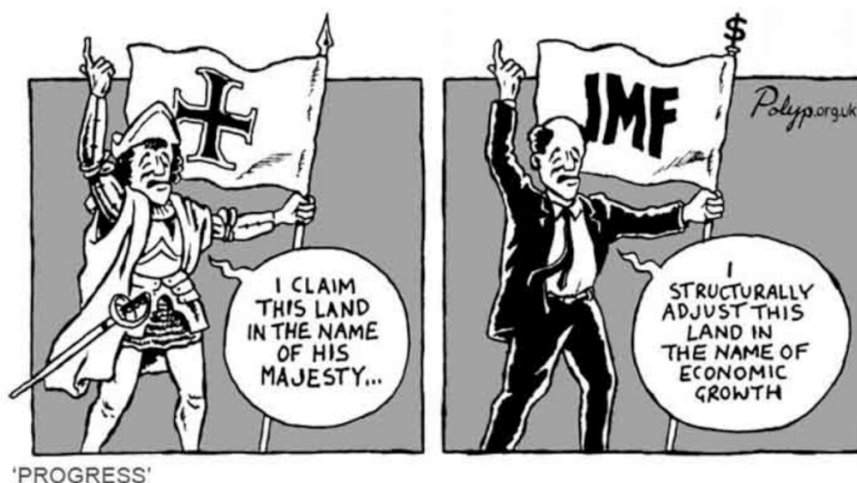
afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: فرانکلین فردریک
برگردان از: روزبه نوید
۲۲ می ۲۰۲۱

استعمار نو، برتری طلبی سفید و رویارویی چین



نژاد اروپایی برتری بی برو برگرد خود نسبت به سایر ملل را که شامل تمام جامعه جهانی می شود در زیر سایه تلاش خود کسب کرده یا از بهشت برایش نازل شده است، که فردی در بالاترین پله از مراحل اجتماعی در کشور ما، با اوج دانانت و نادانی خود، هنوز هم در میان وحشیان مقام اول را دارد.

الکسی دو توکویل (1805-1859)

در ابتدای همین سال، اتاق فکر مقتدر شورای آتلانتیک ایالات متحده مقاله مؤثری در مورد چین تحت عنوان «تلگرام طولی تر» منتشر کرد.

عنوان این مطلب به طور مستقیم به سندی با همین نام اشاره می کند که در سال ۱۹۴۶، پس از جنگ جهانی دوم توسط سیاستمدار امریکایی جرج کنعان، یکی از مؤثرترین معماران سیاست خارجی ایالات متحده به نگارش در آمده بود. جرج کنعان در مطلب خود به طور مستدل اذعان می کند که ایالات متحده باید اتحاد اخیر خود با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را به طور کامل رها کرده و موضعی سراپا تهاجمی نسبت به متحد سابق در پیش بگیرد. بنابراین، آن سند

یکی از اسناد بنیانگذار جنگ سرد محسوب می شود. «تلگرام طویل تر» شورای آتلانتیک فعلی بر همان رویه، چین را تحت عنوان «خصم» در بطن جنگ سرد نوین قرار می دهد.

شورای آتلانتیک ارگانی است که از همیاری ابر شرکتهای فرامایلیتی و سازمان پیمان آتلانتیک شمالی – ناتو پدید آمده است. در هیأت مدیره آن افرادی همچون هنری کسینجر حضور داشته و کاندولیزا رایس و کالین پاول، وزیران امور خارجه سابق ایالات متحده تحت عنوان مدیران افتخاری با آنها همکاری می کنند. بنابراین براحتی می توان در نظر داشت که نقطه نظرات شورای آتلانتیک با جمع نخبگان جهانی امپریالیست مطابقت دارد. از زاویه دید این نخبگان، چین واقعاً یک «تهدید» به حساب می آید. اینک کاملاً عیان است که چرا شورای آتلانتیک در مقاله خود در ارتباط با چین به جرج کنعان اقتداء می کند. جرج کنعان در سال ۱۹۴۸ وضعیت و منافع ایالات متحده را چنین تبیین می کند: در وضعیتی که ما با ۶.۳ درصد جمعیت جهان، حدود ۵۰ درصد از ثروت جهان را در اختیار داریم نمی توانیم به علت بغض، حسد و کینه دیگران با شکست مواجه گردیم. رسالت اصلی ما در مرحله بعد پدید آوردن الگویی از ارتباطات است که در سایه آن بتوان این موقعیت برتر را حفظ کرد. لزومی ندارد که در این ایام دست به خود فریبی بزنیم و مدعی شویم که ما می توانیم از پس ناز و نعمت، انسان دوستی و خیرخواهی تمام ارضی برآئیم. از این پس باید سخن گفتن در مورد اهداف نامعلوم و غیر واقعی همچون حقوق بشر، ارتقاء سطح زندگی و دموکراتیزه کردن را متوقف کنیم. دیر زمانی نخواهد گذشت که ما ناچار خواهیم شد با مفاهیم مستقیم قدرت کنار بیائیم. بنابراین هر چه از شعارهای آرمان گرایانه فاصله بگیریم، بهتر است.

بر اساس نقطه نظرات کنعان جهت حفظ این «موقعیت برتر»، امریکا و متحدان غربی آن باید با در پیش گرفتن سیاست نو استعماری سلطه گرانه از توسعه اقتصادی و اجتماعی سایر کشورها جلوگیری کرده و آنها را تنها به عنوان تأمین کننده مواد خام و نیروی کار ارزان در اختیار داشته باشند. «جنایت» سترگ چین که غربی ها نمی توانند آن را نادیده بگیرند، گریز چین از «تقدیر آشکار» خود به عنوان یکی از مستعمره های آنان است. جنگ ننگین تریاک در چین که جان استوارت میل، یکی از شاخص ترین نمایندگان تفکر لیبرال غربی در قرن نوزدهم، از مدافعان آن بود، راه را برای بهره برداری و استثمار غرب باز کرد. الکسیس دو توکویل، دیگر نماینده برجسته لیبرالیسم، با اشاره به چین اظهار می دارد: «من به دشواری به خود تسلی خواهم داد، اگر بمریم و نبینم که راه فتح چین گشوده شده و اروپا با سلاح هایش آن را تسخیر کرده است.»

طبق نظر نوام چامسکی همراه با جنگ تریاک:

بریتانیا بزرگترین کمپانی مواد مخدر در جهان را پدید آورد که هرگز شبیه آن از راه دور به وجود نیامده بود. آنها نه تنها برای اولین بار توانائی نفوذ به چین را به دست آوردند، که سود حاصل از فروش تریاک نیز حاکمیت انگلیس در هند و هزینه های نیروی بحری انگلیس را تأمین و سرمایه قابل توجهی در اختیار آنها قرار داد که زمینه رشد سریع انقلاب صنعتی در انگلستان را مهیا کرد.

در پی چیره شدن در جنگ تریاک، چین نه تنها برای غرب به یک کشور مستعمره تبدیل شد که امپریالیسم جاپان در سال ۱۹۳۱ با هدف دست اندازی به ذخائر عظیم طبیعی این کشور سیر و سیاحت در خاک چین را آغاز کرده و در سال ۱۹۳۷ با نهایت خشونت به ضد چین وارد جنگ شد. مردم غیر نظامی با شقاوت افسارگسیخته ارتش جاپان مواجه شدند. تجاوزات، هتک حرمت و کشتار جمعی همانند مورد شناخته شده شهر نانکینگ تبدیل به امری عادی شد. در واقع جنگ جهانی دوم برای چین از سال ۱۹۳۷ شروع شد و برآورد می شود که بین ۱۰ تا ۲۰ میلیون نفر در چین جان خود را از دست دادند.

هزیمت و پیوستن جاپان به حریم کابینتالیسم غربی برای متحدان بدان معنا بود که چین همچون به عنوان یک مستعمره تأمین کننده مواد اولیه و محکوم به توسعه نیافتگی باقی بماند. در پایان جنگ، جبران خسارت به چین از طرف جاپان پرداخت نشد زیرا آلمان مجبور به پرداخت متفقین بود. همچنین هیچ «برنامه مارشال» برای چین برای کمک به بهبود اقتصادی این کشور پس از ویرانی های ناشی از جنگ وجود نداشت. آنچه در چین وجود داشت، انقلاب چین بود.

اگر چه بازسازی اقتصاد آلمان پس از جنگ جهانی دوم را «معجزه آلمان» می نامند، اما هیچ چیز قابل قیاس با نو سازی اقتصاد چین نیست. علی رغم جنگ داخلی که با پیروزی انقلاب در سال ۱۹۴۹ به پایان رسید و با توجه به بنیان صنعتی بسیار ضعیف چین نسبت به آلمان بعد از جنگ و با توجه به حمایت های مالی که آلمان از آمریکا دریافت می کرد، چین نه تنها در فاصله زمانی ۱۹۴۹ تا ۲۰۱۲ توانست خود را به عنوان یک مستعمره نجات دهد که در حال حاضر تبدیل به بزرگترین قدرت جهان شده است. به میمنت عملکرد چین، انقلابی بی تشنج با وسعتی خارج از حد تصور در وسعت تمام ارضی رخ داده است: مرکز ثقل اقتصاد جهان پس از بیش از ۵۰۰ سال تسلط که بر مدار اقیانوس اطلس می چرخید، به آسیا بازگشته است و چین یکی از پیش فرض های بدیهی تمدن غرب یعنی «برتری سفید» را به نبرد فراخوانده است.

نقل قولی از تاکوویل در مطلع این مقاله طبیعی بودن نقطه نظر يك نماینده پر آوازه تمدن اروپائی را آشکار می کند که اعتقاد به برتری «فطری» را به عنوان اساس برتری سفیدپوستان بازتاب می دهد. بر بنیان همین «برتر پنداری» بود که از سوئی برده داری و از دیگر سو بهره کشی استعماری را توجیه می کردند و بدون آن توسعه سرمایه داری میسر نمی شد. برترپنداری سفید به طور ماهوی با فرماسیون سرمایه داری عجین است.

فردریش هایک، متفکر نامی و متشخصی که نقشی بس پایا در برپائی نئولیبرالیسم، گرایش عمده سرمایه داری در غرب امروز داشت، آشکارا بر همرائی تفکرات خود با نژادپرستی و برتری سفید هامهر تأیید می زند. در سال ۱۹۴۶، اولین گام در جهت تأسیس جمعیت مونت پلرین (نامی که از کوهی در فلات سوئیس گرفته شده است) به عنوان اولین اتاق فکر نئولیبرال برداشته شد که خود الگویی شد برای دیگر انجمن هائی که بعد از آن مانند شورای آتلانتیک پدید آمدند و همچنین تأثیر شایانی بر شبکه ارتباطی اطلس بر جای گذاشت. هایک نامه ای برای تمامی افرادی که قصد داشتند به جمعیت مونت پلرین در سوئیس دعوت شوند، ارسال کرد. وی در این نامه با ارائه طرح کلی از تفکرات خود در ارتباط با اهداف جلسه، نوشت:

«در حالی که باید اساس تلاش مشترک ما بر بنیان فلسفه آزادی استوار باشد، اما براحتی نمی توان آنرا با ارائه چند حکم ساده تعریف کرد. لذا من با این پیشنهاد کاملاً موافق هستم که ایده های «لرد اکتون» و «الکسی دو توکویل» را مبنای نظری خود قرار داده و توافقات مشترک را بر بنیان آنها سامان بدهیم.»

اظهارات قبلی توکویل در ارتباط با برتری نژاد سفید پرده از روی ماهیت او بر می دارد. در ارتباط با لرد اکتون (۱۸۳۴-۱۹۰۲)، نویسنده دیگری که هایک به عنوان مأخذی که می تواند «مورد توافق» آنها باشد، باید اذعان کرد که او یکی از موثرترین سیاستمداران بریتانیا در زمان خودش بود. درمورد لرد اکتون همین کفایت می کند که او در طول جنگ داخلی ایالات متحده یکی از حامیان برده داران جنوب بود و شکست آنها او را بسیار متأسف کرد. دیدگاه توکویل و لرد اکتون در مورد برده داری و برتری نژاد سفید، مأخذ «تماماً پذیرفته شده» نئولیبرالیسم فردریش هایک را تشکیل می داد.

پس از جنگ داخلی ایالات متحد، از چینی هائی که اجازه کار در آمریکا را کسب می کردند به عنوان نیمه برده در ساخت راه آهن و سایر مشاغلی استفاده می کردند که قبلاً برده های سیاه پوست آنها را انجام می دادند و آنها دقیقاً به

همان میزان بردگان سیاه بوسیله برتری طلبان سفیدپوست در معرض اهانت و تحقیر قرار می گرفتند. طبیعتاً تبدیل ملت و کشوری دون مایه و بی قدر از زاویه خود برترپنداران سفید پوست، به قابل توجه ترین نیروی رقیب آنها، مسأله ای نیست که بسادگی قابل پذیرش باشد. آنهم برای یک نخبه امپریالیستی غربی که عمیقاً به «برتری» فرضی خود از نقطه نظر - نژادی، فرهنگی و اقتصادی باور دارد.

حتی بدتر از آن این که چین نه تنها از حالت مستعمره خارج شده است، که جهت همیاری با جنبش های ضد استعمار نو در دیگر کشورها همچون امریکای لاتین گام بر می دارد. در مقاله ای با همین مضمون، یانیس اقبال اذعان می کند: چین راهیابی به امریکای لاتین را آغاز کرده و به طور ضمنی هژمونی تک قطبی امپریالیسم امریکا و «دکترین مونرو»* را به نبرد فرا خوانده است. در اواخر دهه ۱۹۹۰، کل تجارت بین چین و امریکای لاتین شامل صادرات و واردات حدوداً بین ۵-۸ میلیارد دلار در سال بود. مراودات تجاری فیمابین در اواخر قرن از رشد قابل توجهی برخوردار بود. در سال ۲۰۱۴ به بیش از ۲۵۵ میلیارد دلار ارتقا پیدا کرد و بین سالهای ۱۹۹۹ و ۲۰۱۴، واردات چین از امریکای لاتین بیش از چهل برابر و صادرات به منطقه ۲۵ برابر بیشتر شد.

اقبال در ارتباط با پشتیبانی زیربنائی جمهوری خلق چین از دولت های مترقی امریکای لاتین، اضافه می کند:

دولتهای چپ در امریکای لاتین در گسترش روابط با چین راهی به وسعت بخشی به فضای سیاست را جست و جو می کنند. این امر آسیب پذیر بودن آنها در برابر شرایط دشوار «اجماع واشنگتن»** را کاهش می دهد و برای آنها این امکان را فراهم می سازد تا فارغ از فشارهای خارجی سیاستهای اجتماعی جایگزین را پیگیری نمایند. برای نمونه، پس از آن که شورای ملی در اکوادور در سال ۲۰۱۰، قانونی را جهت مذاکره مجدد در زمینه قراردادهای با شرکت های فراملیتی در صنعت نفت تصویب کرد، شرکت های چینی در پذیرش شرایط جدید اکوادور تمایل بیشتری نسبت به شرکت های غربی نشان دادند.

در بولیوی، در حین یک سرمایه گذاری با ریسک بالا بین معدن جونی چین و شرکت تعاونی معدن آلتو کانتیلوس در طول مشاوره هایی که داشتند، دریافتند که مردمان محلی در تاکوبامبا مخالف با افتتاح کارخانه فرآوری قلع در نزدیکی معدن هستند، لذا این شرکت ها موافقت کردند که حدود ۲۵ مایل دورتر کار خود را سامان داده و از درگیری احتمالی بپرهیزند. اینگونه نگرش های انسانگرایانه و مشارکتی با محترم داشتن پایگاههای اجتماعی سازمانهای سوسیالیستی کمک می کند ارتباطات سیاسی بین آنها تحکیم یابد.

در کشور ونزوئلا، دولت چاوایستا برای تأمین مالی برنامه های اجتماعی خود از وام های چینی بهره مند شده بود. نیازی که حتی اگر قصد آنها هم داشتند، در بازارهای سرمایه بین المللی هرگز پاسخی در خور دریافت نمی کردند. در فضائی که حالت های تهاجمی حاکمیت امپریالیستی امریکا از سوئی و عدم رضایت بازارهای مالی از سیاست های سوسیالیستی ونزوئلا، ارج و اعتبار بین المللی بسیار نحیفی را برای ونزوئلا به ارمغان می آورد، دریافت وام از چین راه بسیار پر جاذبه ای را برای دولت به همراه می آورد تا بتواند برای تأمین برنامه اقتصادی خود بودجه کافی را تأمین نماید.

نواستعمار قدر قدرت نیز طرح پیشنهادی برای امریکای لاتین در چنته دارد که بر اساس گزارش این سازمان، شورای آتلانتیک از طریق «جایزه شهروند جهانی» یعنی «معتبرترین در وسعت جهانی» ابتکارعمل خود را برملا می کند. «جایزه شهروند جهانی» به صورت سالانه به افرادی اعطا می شود که کمک های برجسته ای را جهت تحکیم روابط کشورهای حوزه اقیانوس اطلس سازمان داده اند.

در سال ۲۰۱۸ رئیس جمهور وقت آرژانتین مائوریسیو مکرى، یکی از کاندیداهائی بود که برای دریافت این جایزه برگزیده شد. شورای آتلانتیک در وب سایت خود اذعان داشت:

در تاریخ بیست و چهارم سپتامبر ۲۰۱۸، شورای آتلانتیک، در نهمین شام سالانه جایزه جهانی شهروند، این جایزه را به رئیس جمهور آرژانتین مائوریسیو مکرى به علت تلاش های بدون وقفه جهت تداوم بخشی به نقش آرژانتین به عنوان یک بازیگر اصلی در وسعت تمام ارضی، اختصاص داد. این جایزه همچنین به خاطر تعهد رئیس جمهور در قرار دادن آرژانتین در راهی مطمئن و تحقق بخشی به وعده یک آینده سعادت مند برای مردم کشورش، به وی اهدا شد. و بیشتر طبق مندرجات شورای آتلانتیک:

وقتی مائوریسیو ماکری در سال ۲۰۱۵ در دفتر ریاست جمهوری مستقر شد، میراثی که بدستش رسید، سو مدیریت، کسری هنگفت بودجه و آرژانتینی بود که با مشکلات ساختاری عمیقی دست به گریبان بود. در طول تقریبی سه سال تکیه بر جایگاه ریاست جمهوری، وی جایگاه آرژانتین را به عنوان یک نیروی عمده رهبری کننده منطقه ای و جهانی بازگردانده و اعتبار دوباره آرژانتین را از طریق ارائه آمار شفاف و بازگشائی بازارهای مالی تمام ارضی احیا کرد.

واقعیت وجودی دولت ماکری در آرژانتین با تصویری که شورای آتلانتیک از آن دولت ارائه داده است، به طور کامل متفاوت است. میزان بدهی خارجی آرژانتین در پایان دولت کریستینا کرچنر حدود ۱۷۰ میلیارد دلار معادل با ۲۵.۷٪ از تولید ناخالص ملی بود. در صورتی که در پایان دوره مکرى، میزان بدهی خارجی آرژانتین حدود ۲۸۵ میلیارد دلار معادل ۶۳.۷٪ از تولید ناخالص داخلی بود.

خود شورای آتلانتیک تأیید می کند که وضعیت در آرژانتین بدتر شده است و در همان مقاله در ارتباط با جایزه داده شده به ماکری اذعان می کند: «در ۲۶ سپتامبر، صندوق بین المللی پول موافقت خود را با افزایش وام به ۵۷.۱ میلیارد دلار به منظور حمایت مالی از آرژانتین اعلام کرد. بزرگترین وام در تاریخ صندوق که باید به مدت سه سال پرداخت می شد».

حال سوال اینجاست که آرژانتین چه نیازی به «بزرگترین وام در تاریخ صندوق بین المللی پول» داشت، اگر همه چیز بر وفق مراد پیش می رفت؟ در زمانی که دولت کریستینا کرچنر متصدی امور بود نیاز به چنین وامی موضوعیت نداشت.

در حقیقت، فقر در آرژانتین زیر نظارت دولت ماکری به طور خارق العاده ای رشد کرده است. رشدی که دقیقاً علت اعطا جایزه جهانی شهروند شورای آتلانتیک به او را معنا می بخشد. ماکری با بازگرداندن آرژانتین به وضعیت مستعمره، بار دیگر آنها را در قلمرو امپراتوری و تحت کنترل صندوق بین المللی پول قرار داده و دستاوردهای مترقیانه دولت پیشین، کریستینا کرچنر را به نابودی کشانید.

آرژانتین یگانه مورد در این زمینه نیست. در کشورهای بولیوی و برزیل، که کودتا با پشتیبانی آشکار امپراتوری و اتاقهای فکر آن یعنی شورای آتلانتیک و شبکه اطلس طراحی و اجرا شد، هدف اصلی متوقف کردن وحتى المقدور، وارونه سازی پیشرفت های اجتماعی و اقتصادی بود پیشرفت هایی که در طول سال های فرمانروائی اوو مورالس در بولیوی حاصل شد، دستاوردهای انکارناپذیری را برای کشور به ارمغان آورد. تنها همین اشارات کافی است که اذعان کنیم که در سال ۲۰۰۵ تولید ناخالص داخلی در بولیوی ۹,۵۷۴ میلیارد دلار و در سال ۲۰۱۳ تولید ناخالص داخلی به ۳۰,۶۶ میلیارد دلار بالغ شد. فقر شدید، که ۳۸ درصد جمعیت در سال ۲۰۰۶ را در بر گرفته بود، در سال ۲۰۱۸ به ۱۶ درصد تقلیل پیدا کرد.

رژیم کودتای جینین آنزدر پی عقیم کردن تمام دستاوردهای قبلی بود و تنها به این علت نتوانست به موفقیت دست یابد که به لطف پایداری توده های مردم در بولیوی، دوران حکمرانی اش کوتاه بود و شکست وی در انتخابات به رئیس جمهور جدید لوئیس آرسه - از جنبش به سوی سوسیالیسم - ویرانگر بود. این خود گواهی است بر این مدعا که سیاست های بکارگرفته شده توسط رژیم کودتا نه منافع اکثریت مردم بولیوی که همراستا با حفظ منافع نخبگان و امپراتوری بود.

اما در برزیل، تحت رهبری ژانیر بولسوناروی کودتاچی، وضعیت نمی تواند از این بدتر باشد: برزیل در زمان ریاست جمهوری دیلما روسف، ششمین جایگاه را در اقتصاد جهان به خود اختصاص داده بود. در حالی که هم اکنون جایگاه برزیل به اقتصاد دوازدهم جهان سقوط کرده است. همین مسئله باعث شده است که این کشور بیسی بیش از پیش فقیرتر شود و این عینا تطابق کامل با پروژه جدید استعماری دارد که شورای آتلانتیک آنرا مدون کرده است.

بنابراین حملات مکرر نژادپرستان به مردم بومی و سیاه پوستان توسط حامیان جینین آنز و ژانیر بولسونارو، فقط یک حمله اتفاقی نمی تواند باشد. بلکه آنان با صراحت تمام خود را «همراستا» با ایدئولوژی برتری طلبانه سفیدپوستان در کلانشهرهای امپریالیستی نشان می دهند.

به همین روال «جایزه جهانی شهروند» را در سال ۲۰۱۹، رئیس جمهور شیلی، «سباستین پینیه را» از طرف شورای آتلانتیک دریافت کرد و او به طور تصادفی با اعتراضات پیاپی در خیابان ها بر علیه دولت خود مواجه نشد: مردم شیلی طالب نیستند به صورت مستعمره باقی بمانند. تقدیم جوایز شورای آتلانتیک به ماکری و پینیه را آشکار ساخت که این توجهات به دولت هائی معطوف می شود که سرسپرده ترین ها به سرمایه های بین المللی هستند. بنابراین امپریالیسم حمایت حداکثری را از دولت هائی به عمل می آورد که توسط اتاق های فکر نئولیبرال و پروژه نو استعماری آنها در چهارچوب جهانی برسمیت شناخته شده باشند.

کوبا، کشور دیگری که در سایه انقلاب خود از چنگال استعمار نجات یافته است، برای دهه ها با تحریم ها و محاصره های اقتصادی مجازات شده است و سد بستن در مسیر توسعه کوبا از اولویت های امپریالیسم بوده است. چین اما همچنان یک همبسته و سرمایه گذار پر اهمیت در کوبا بوده و حمایت این کشور از تولید واکسن های کوبائی علیه بیماری کوئید ۱۹، صنعت پردرآمد داروسازی غرب را در بیم و هراس انداخته است، چرا که واکسن های چین و کوبا با قیمت های بس پائینتری به کشورهای کارائیب، امریکای لاتین، آفریقا و آسیا داده می شود.

بارزترین نکته قابل توجه این است که حزب کمونیست چین، از طریق سرمایه گذاری هنگفت خود در زیرساخت ها، به خصوص در طرح عظیم ابتکار کمربند و راه در آسیا، در حال اجرائی کردن و به نتیجه رساندن طرحی است که بورژوازی روشن بین امریکا، در دهه ۱۹۳۰ تلاش کرد با طرح نیو دیل*** تحت نظر دولت روزولت تا حدی توانست چنین کاری را در کشور خود پیش ببرد. چرا که خود کامه ترین و واپسگرا ترین بخش سرمایه داری ایالات متحده، مقاومت بزرگی را بر علیه طرح نیو دیل سازماندهی کردند و تا آنجا پیش رفتند که برنامه ریزی یک کودتا را برای سرنگون کردن رئیس جمهور در دستور کار خود قرار دادند. حتی با این اوصاف، شکل گرفتن نیو دیل بنیان بزرگترین دوره گسترش و رشد اقتصادی در امریکای قرن بیستم را تشکیل داد.

اما این ارتجاعی ترین بخش نیروهای سرمایه داری در امریکا، همان کسانی هستند که با شدت تمام بر ضد «نیو دیل» کارزار عظیمی را به راه انداختند که در چهارچوب قواعد نئولیبرالی، سازمان یافته تلقی می شود و هنوز بر غرب تسلط دارند و قصد دارند سیاست نو استعماری را به سرتاسر جهان اعمال نمایند.

امپریالیست ها و برتری طلبان سفید در جنگ بر علیه توسعه، بر ضد رهائی مردم و علیه تنوع فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی هستند. از دیگر سو چین، روسیه، بولیوی، آرژانتین، اکوادور، کوبا و ونزوئلا آشکارا نشان داده اند، امکان

استفاده از راه های دیگر میسر است و ملت های گوناگون بطور فزاینده ای در وسعت تمام ارضی، با رنگ های متنوع شان ، تفاوت جنسیتی شان و طرق مختلف ابراز وجودشان در ساخت آینده ای هر چه انسانی تر با یکدیگر متحد می شوند.

*یکی از اصول سیاست امریکا است که توسط رئیس جمهور جیمز مونرو در سال ۱۸۲۳ تصویب شد. طبق این اصل هرگونه مداخله قدرت های خارجی در سیاست امریکا عملی خصمانه علیه ایالات متحده تلقی خواهد شد.

**اجماع واشنگتن به مجموعه ای از ایده های اقتصادی کاملاً آزاد بازار اشاره دارد که توسط اقتصاددانان برجسته و سازمان های بین المللی مانند صندوق بین المللی پول ، بانک جهانی ، اتحادیه اروپا و ایالات متحده پشتیبانی می شود.

***به برنامه اقتصادی و اجتماعی فرانکلین روزولت رئیس جمهور ایالات متحده امریکا بعد از بروز رکود بزرگ در ایالات متحده در سال ۱۹۲۹ اطلاق می شود.